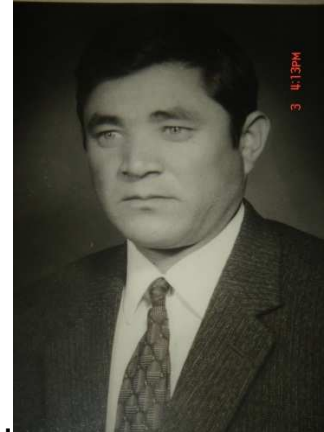


## شهید شهرآزادی

2011-11-25



زنده یاد محمد عارف مجیدی یکی از روشنفکران آگاه، انقلابی و میهن‌دوست افغانستان بود که عمر عزیزش را وقف مبارزه آشتی ناپذیر برضد ارتجاع، استعمار و انواع بی عدالتی نمود و اندرین راه جانش را از دست داد.

مجیدی در سال ۱۳۲۲ شمسی در قریه کاریز خواجه عمری ولایت غزنی دیده به جهان گشود. پدرش میرزا عبدالمجید خان، شخص کاردان، مردم دار و قلم بدست بود.

مجیدی در سال ۱۳۲۹ شمسی شامل صنف اول مکتب ابتدائیه سلطان مسعود خواجه عمری ولایت غزنی گردید.

در نه سالگی پدرش را از دست داد. پس از وفات پدر، بار سنگین مشکلات خانواده بر دوش او افتاد.

در سال ۱۳۳۳ شمسی در اثر مشکلات اقتصادی مجبور به ترک زادگاه خود گردید و همراه با خانواده اش به ولایت بلخ مسکن گزید.

غرض ادامه تحصیل به صنف پنجم مکتب احمد الخضرویه شولگره ثبت نام کرد و در سال ۱۳۳۴ هجری شمسی از آن مکتب فارغ شد.

در سال ۱۳۳۵ شامل مکتب اصول تحریر (اداره عامه) و در سال ۱۳۳۷ از آن مکتب فارغ التحصیل گردید.

با وجود استعداد و علاقمندی فراوان به درس و تعلیم، نتوانست تحصیلات عالی را ادامه دهد.

در سال ۱۳۳۸ شمسی به شعبه محاسبه ریاست ارزاق مقرر شد.

از سال ۱۳۵۴ الی سال ۱۳۵۷ به حیث مدیر محاسبه ریاست ارزاق در ولایت هلمند کارکرد.

از جوزای سال ۱۳۵۷ الی پنجم ثور ۱۳۵۸ در ریاست تفتیش شاروالی کابل اجرای وظیفه نمود.

مجیدی کودکی بیش نبود که در مجالس قومی در کنار پدر می نشست. او با مردم بودن را از این نقطه آغاز کرد و تا آخر عمر به آن وفادار ماند. تماس مستقیم با تهیدستان جامعه سبب شد که مشکلات و درد های آنها را از زبان خود شان بشنود و با رنج ها و مصایب شان از نزدیک آشنا گردد. هنر رفتن در میان مردم و راه های جلب اعتماد آنها را در درون توده آموخت. نخستین جرقه های بیداری سیاسی او درخشیدن گرفت. سپس به مسائل سیاسی علاقمندی بیشتر پیدا کرد. به کتاب و اخبار علاقه فراوان نشان داد. با علما و دانشمندان آرزوی صحبت می کرد. به تحلیل اوضاع سیاسی افغانستان و جهان می پرداخت. سطح آگاهی او ژرف تر و پربار تر شده می رفت. تاریخ انقلاب فرانسه، شوروی و چین را می خواند. به مبارزات خلق های هند، در مقابل استعمار بریتانیا دلچسپی فراوان نشان می داد. جریان انقلاب اسلامی ایران را تعقیب می کرد. تاریخ ادیان و افکار بزرگان اسلام را مطالعه می کرد. کتب فلسفی، اقتصادی و جامعه شناسی را می خواند. آثار مارکس، انگلس، چگوارا، نهرو، گاندی و نشریه های مربوط به جنبش آزادیخواهان خلق فلسطین، سازمان های سیاسی ایران و نشریات جریان دموکراتیک نوین افغانستان را مطالعه می کرد.

در اثر مطالعات و تحقیقاتی که انجام داد، سیمای کریه ستم و ستمگران را شناخت و عوامل بدبختی فرو دستان جامعه را شناسایی کرد.

مجیدی در محافل و میتنگ های سیاسی روشنفکران "دهه دموکراسی" اشتراک می کرد و در مباحثات تئوریک - سیاسی سهم فعال می گرفت.

به کمک مطالعه، تحلیل و تجزیه مسائل سیاسی افغانستان و جهان، به حقانیت سازمان جوانان مترقی پی برد. او دیگر یکی از طرفداران سازمان جوانان مترقی شده بود. با زنده یاد استاد صادق یاری در لشکرگاه و استاد پروانه در کابل ارتباط سیاسی برقرار کرده بود.

مجیدی از نگاه طرز تفکر و بینش سیاسی یک انسان مترقی و نو اندیش بود که برای تغییر جامعه، بیشتر به جنبش ملی، مترقی و انقلابی تکیه می کرد. مخالفت شدید خود را در برابر تفاوت های طبقاتی، ستم ملی، استعمار و استثمار نشان می داد.

با پیروزی کودتای ثور ۱۳۵۷ حزب مزدور خلق و پرچم به قدرت رسیدند. شعار های دروغین دفاع از منافع کارگران و دهقانان گوش فلک را کر ساخته بود. مجیدی که چهره های اصلی جعلکاران خلقی - پرچمی را می شناخت، در جهت دفاع از استقلال، ترقی اجتماعی و دموکراسی واقعی در مقابل کودتاگران سنگر گرفت.

در آن موقع، جریان دموکراتیک نوین وارد بحران عمیقی شده بود. گروه های انقلابی هیچکدام به تنهایی توانایی مقابله با دولت دست نشانده را نداشتند. اخوانی ها با استفاده از امکانات کشور های دور و نزدیک در کشور پاکستان و ایران دست به ایجاد پایگاه برای فعالیت های نظامی زدند.

روشنفکران وطن دوست، ملی و مترقی از دو سمت زیر آماج قرار گرفتند. از یکطرف روس ها و نوکران شان، از طرف دیگر گروه های اخوانی. دستگاه های استخباراتی رژیم مزدور کابل روشنفکران آزادیخواه و انقلابی را زیر تعقیب قرار دادند. این فضا و شرایط باعث نگرانی شدید

مجیدی واقع شد. برای مقابله با طاعون کشنده کودتا، نظر او این بود تا انقلابیون در سه استقامت کار نمایند:

سازماندهی و جمع و جور کردن نیروهای پراکنده انقلابی مخالف کودتا.

ایجاد ارتباط با مردم و هماهنگی عملی میان روشنفکر و توده.

ایجاد تفاهم و برپایی عمل مشترک کلیه نیروهای مقاومت ضد روسی.

مجیدی در جهت بسیج و سازماندهی نیروهای انقلابی جد و جهد فراوانی مبذول داشت. باور او این بود که بدون داشتن یک حزب نیرومند و انقلابی، رسیدن به هدف دموکراسی، آزادی و ترقی اجتماعی امر ناممکن است.

اولین مرتبه با گروه "وحدت" که یکی از شاخه های "سرخا" بود، هم آهنگی فکری- عملی به وجود آورد. به یاد دارم که در آن شرایط دشوار آرام و قرار نداشت و روزی نبود که افرادی را به طرف تشکل سوق ندهد. نامبرده از تمامی رفقا و دوستان تقاضا می کرد تا به طور جدی کار کنند و سازماندهی انقلابی را از یاد نبرند. اینهمه تلاش ها بی نتیجه نبود. به زودی گروه او از لحاظ تعداد به صد تن رسید.

مجیدی حد اکثر می کوشید تا با افراد و گروه های انقلابی ارتباط و هماهنگی ایجاد نماید. هدف از این کار، تدارک و شکل گیری یک حزب انقلابی قوی با کلیه معیار ها و ضوابط شناخته شده و معمول بود. بر اساس نظریات او و جمعی از دوستانش یکتن از یاران موظفگردید تا با نماینده های سازمان اخگر، رهایی، گروه محمودی، جوانان خراسان و گروه مجید کلکانی ارتباط برقرار نماید. دستگیری و اعدام مجیدی این آرمان را ناتمام گذاشت. هرچند مجیدی این آرمان را با خود در لاله زار پولیگون پلچرخ برد، اما، رفقای گروه او، پس از شهادتش افکار و برنامه هایش را به پیش بردند. رفقای او سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) را با دیدگاه های خود نزدیک تر یافتند و در آن پیوستند.

یکی از برازندگی های شهید محمد عارف مجیدی این بود که از کودکی تا پایان عمر با مردم زیست و با آنها تماس مستقیم و همکاری دوستانه برقرار کرد. زیرا می دانست که هرگونه حرکت بدون مردم و جدا از مردم به هراندازه ای که قدرتمند و بزن بهادر هم باشد، ره به جایی نخواهد برد. او مردم را صادقانه دوست می داشت. در غم و شادی شان خود را شریک می دانست. وقتی اطلاع می یافت که کسی بیمار است، خود را به بالین او می رساند و از او عیادت می کرد. هرگاه ضرورت می بود مریض را به شفاخانه انتقال می داد. بسا اوقات دیده شده که با دست های خودش به مریض ادویه خورانده است. با فامیل های بی بضاعت در حد توان کمک خوراک و پوشاک می کرد. هرگاه در میان مردم و خانواده ها نزاع به وجود می آمد، با آنها در تماس می شد و آنها را آشتی می داد. در کار درو، چپر، باد کردن خرمن و انتقال گندم با دهاقین کمک می کرد. در مراسم تدفین و فاتحه گیری تا پایان کار می نشست و خدمت می کرد. در مجالسی که بخاطر کشیدگی های قومی برگزار می شد، اشتراک می کرد. اهل مجلس سخنان او را به دیده احترام می نگریستند و طرفین دعوا فیصله او را از دل و جان قبول می پسندیدند. احساس پاک و دلسوزی او نسبت به مردم سبب گردیده بود که مردم او را از خود بدانند و در قلب شان جای بگیرد.

هنوز رژیم کودتا در نشئه ماه عسل بود که قیام های مسلحانه مردم افغانستان از کران تا کران کشور را فرا گرفت. مجیدی در جهت تدارک یک جبهه وسیع متشکل از کلیه افراد و نیروهای میهن دوست ضد روسی دست به کار شد. این امر مهم را با دوستان و مردم محل در میان گذاشت. آنها آمادگی عام و تام شانرا در برابر این هدف شریفانه و ضروری اعلام کردند.

تلاش او این بود تا نیروهای پراکنده مقاومت را به همدیگر نزدیک سازد. به همین منظور سفر هایی را سازمان داد که از آنجمله به مزار شریف رفت و با شیخ قربان فصیحی گفتگو هایی را انجام داد. شیخ که یکی از عالمان دین شمال کشور به شمار می رفت و گفته می شد که با روشنفکران مشهوری از گذشته ها نشست و برخاستی داشت، طرح مجیدی را قبول کرد و او را به تأمل و شکیبایی فرا خواند. با تاسف شیخ فصیحی قبل از آنکه مجیدی به چنگ دشمن اسیر شود، توسط باند خلق و پرچم دستگیر و اعدام گردید.

مجیدی به فکر اتحاد با اقوام مختلف افغانستان بود. او مخالف سرسخت جدایی اقوام و ملیت های ساکن افغانستان بود و استخوان شکنی های قومی و برتری جویی های نژادی و قومی را محکوم می کرد.

مجیدی با علاقه دار سربید غزنی، شیخ محمد ناصر علاوالدینی، سید عمر مشرقیوال و ملک دلدار درانی روی پلان کار خود صحبت های مفصلی انجام داد و نزدیکی هایی به هم رسانید.

او با جمعی از دوستانش به تاریخ ششم ثور ۱۳۵۸ شمسی در منزل علاقه دار رضا سربید غزنی واقع قلعه شاده کابل جلسه ای برپا کرد. در این جلسه علاوه بر سید عمر مشرقیوال، علاقه دار رضا و شیخ ناصر علاوالدینی هشت تن دیگر اشتراک داشتند. ساعت نه شب منزل متذکره توسط قوای پولیس و " کام " محاصره گردید و تمامی افراد شرکت کننده در جلسه به شمول یک پسر دوازده ساله را دستگیر و به واسطه موتر های سر بسته به وزارت داخله انتقال دادند. اسیران پس از تحمل شکنجه های زیاد در شب ۱۳ ثور ۱۳۵۸ هجری شمسی به پولیگون پلچرخ کابل برده شدند. جوخه رگبار سینه های این وطندوستان آزاده را هدف قرار داد و همه در خون گرم شان تپیدند.

روح شان شاد باد!

نفرین بر آدم کشان خلقی- پرچمی!

زنده باد آزادی!

میثم مجیدی / دهم عقرب ۱۳۹۰ هجری شمسی